



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۵۶	تاریخ	۱۴۰۴/۱۰/۱۶
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه اول: معناشناسی واژه «اصل»				
عنوان ۴	الف. تعریف لغوی ب. تعریف اصطلاحی				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، ابتدا با بهره‌گیری از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام، قاعده‌ای بنیادین در «علم الاجتماع اسلامی» تبیین شد که بر ماندگاری تکوینی هرگونه حرکت و بنیادی که بر پایه «تقوا» استوار باشد، دلالت دارد. استاد با تطبیق این قاعده بر وجود مقدس امام به عنوان «بقیه الله» و اعمال خالصانه فردی، بحث را به موضوع اصلی یعنی «اصول عملیه» منتقل کردند. در بخش اصلی، تبارشناسی واژه «اصل» در لغت و اصطلاح مورد واکاوی قرار گرفت. هفت معنای متمایز برای کاربرد این واژه در لسان اصولیین احصا گردید: ۱. حالت اولیه شیء؛ مانند اصالت عدم، ۲. قاعده عامه؛ مانند اصالت لزوم، ۳. دلیل و مدرک حکم، ۴. طبیعت صرفه شیء؛ مانند اصالت اطلاق، ۵. استمرار حالت سابقه، ۶. وظیفه عملیه در فرض شک، ۷. دلیل بر حکم ثانوی در فرض فقدان دلیل بر حکم اولی.

نقطه عطف درس، تفکیک دقیق میان معنای ششم (مشهور) و معنای هفتم (مختار) بود. تبیین شد که تعریف مشهور از اصل عملی (وظیفه عملیه عند الشک)، به دلیل ابتنا بر عنصر «شک» (عدم العلم)، مانع از تفکیک دقیق میان «اصل» و «اماره» می‌شود؛ زیرا در امارات نیز شک در حکم واقعی مفروض است. اما در تعریف مختار، با جایگزینی قید «عدم وجدان دلیل» به جای «شک»، مرز میان اماره (دلیل بر حکم اولی) و اصل عملی (دلیل بر حکم ثانوی در خلأ دلیل اولی) کاملاً شفاف می‌گردد و اشکالات وارد بر تعریف مشهور مرتفع می‌شود.

ماندگاری عمل مبتنی بر تقوا

به مناسبت آغاز مبحث جدید که پیرامون «اصول عملیه» است، سخن را با کلامی نورانی از امیرالمؤمنین علیه السلام متبرک می‌کنیم. حضرت می‌فرماید:

«لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنٌّ أَصْلٌ وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ»^۱

آن چه بر اساس تقوا پایه گذاری شود، نابود نگردد. کشتزاری که با تقوا آبیاری شود، تشنگی ندارد.

ریشه ای که در بستر تقوا بروید و بنیادی که ماهیت تقوایی داشته باشد، هرگز هلاک و نابود نمی شود؛ و کشت و زراعتی که بر پایه تقوا باشد، هرگز تشنه نمی ماند. ممکن است ریشه ای رشد کند و شاخ و برگ دهد، اما در اثر حوادث و طوفان ها، برگ و بار آن ریخته شود و آسیب ببیند؛ اما اگر آن ریشه بر تقوا استوار شده باشد، ریشه هرگز نمی سوزد و از بین نمی رود. عبارت «لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى» بیانگر همین حقیقت است که بنیادی که بر اساس تقوا روییده شود، دچار زوال نخواهد شد. اگرچه موضوع اصلی درس ما پیرامون این مباحث نیست، اما از آنجا که این جمله کوتاه از امیرالمؤمنین علیه السلام، حاوی قاعده بسیار مهمی است، اشاره به آن سودمند خواهد بود. این قاعده هم در مسائل نظری مهم است و هم یکی از قواعد کلیدی در «علم الاجتماع اسلامی» محسوب می شود. هرچند اکنون مجال پرداختن تفصیلی به آن نیست، اما اجمالاً باید گفت که در علم الاجتماع اسلامی قانونی وجود دارد که واژه قرآنی «بقیة الله» نیز از همین مفهوم برخاسته است. آن قانون این است: ریشه تقوا در جامعه بشری هرگز نابود نمی شود.

این حقیقت اشاره به یک «قانون تکوینی» دارد و آن اینکه «بقیة الله» همواره در جامعه باقی می ماند. ظاهراً مراد از «بقیة الله»، همان وجود تقوایی است که هیچ گاه از جامعه بشری رخت بر نمی بندد. امام، تجسم عینی این ریشه تقوایی در جامعه انسانی است. البته باید توجه داشت که امام بدون مأموم وجود ندارد؛ همواره امام و مأموم با یکدیگرند.

بنابراین، همواره یک «هسته تقوایی» در جامعه بشری وجود دارد و این هسته، ماندگار است. این هسته تقوایی هرگاه فرصتی بیابد، رشد می کند. اگر موانع از پیش روی آن و از کنار آن برداشته شود، بالنده می گردد. این هسته باقی می ماند تا زمانی که فرصت کامل برایش فراهم شود و کل جامعه بشری را فرا بگیرد؛ که این امر با ظهور وجود مقدس حضرت مهدی آل محمد علیهم السلام محقق خواهد شد.

این قانون، اختصاص به پدیده های اجتماعی ندارد، بلکه در «پدیده های فردی» و اعمال شخصی نیز جاری است. هر عمل مخلصانه ای که بر اساس تقوا شکل بگیرد و بنیانش بر تقوا نهاده شود، در زندگی فردی انسان ماندگار می شود. چه بسا ماندگاری چنین عملی، نسل به نسل به آیندگان منتقل گردد.

در پایان شایان ذکر است که در برخی نسخه ها، عبارت به صورت «وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا فَرْعُ قَوْمٍ» (شاخه قومی تشنه نمی ماند) ضبط شده است که البته هر دو تعبیر «زَرْع» و «فَرْع» با سیاق کلام تناسب دارند.

اصول عملیه

مقدمات بحث

در خصوص بحث اصلی که پیرامون «اصول عملیه» است، پیش از ورود به مباحث اصلی، ذکر چند مقدمه ضروری می‌نماید.

مقدمه اول: معناشناسی واژه «اصل»

نخستین مطلب، بررسی معنا و مفهوم «اصل» است.

الف. تعریف لغوی

در کتب لغت، «اصل» چنین تعریف شده است:

«أَسْفَلُ كُلِّ شَيْءٍ وَآسَاسُهُ وَمَا يَسْتَنْدُ وَجُودُهُ إِلَيْهِ»

پایین‌ترین بخش هر چیز و پایه آن، و آن چیزی که وجود شیء به آن مستند است.

آن بخش زیرین و شالوده هر چیز که وجود و رشد شیء از آن مایه می‌گیرد، در زبان عربی «اصل» نامیده می‌شود. این جمع‌بندی تعریفی است که در کتب لغوی نظیر لسان العرب و دیگر منابع آمده است.

ب. تعریف اصطلاحی

در اصطلاح و استعمالات شایع اصولیین - و به تبع آن در فقه - واژه «اصل» در معانی متعددی به کار رفته است. اگر بخواهیم جزئیات و مصادیق این معانی را احصا کنیم، شاید از چهل مورد نیز فراتر رود؛ اما با قطع نظر از جزئیات، می‌توان گفت بر اساس استقراء و تتبع، «هفت معنای کلی» برای کاربرد اصل در زبان اصولیین قابل استخراج است.

معنای اول: حالت اولیه شیء

نخستین معنایی که کلمه اصل در آن به کار رفته، عبارت است از:

«الْحَالَةُ الْأُولَى فِي كُلِّ شَيْءٍ»

حالت اولیه هر چیز

گاهی واژه اصل برای اشاره به وضعیت نخستین یک پدیده استعمال می‌شود. از همین رو گفته می‌شود: «الأصلُ هُوَ الْعَدَمُ» (اصل، عدم است).

معنای این عبارت آن است که هرگاه در حدوث حادثی شک شود، می‌گویند اصل عدم آن است؛ زیرا «حالت اولیه» آن پدیده، نیستی و عدم بوده است. پس چون حالت سابقه عدم است، تعبیر به «الاصل العدم» می‌شود.

به نظر می‌رسد واژه «حال العقل» نیز که در کلمات اصولیین - به‌ویژه قَدْما - رواج داشته و حتی «اصل برائت» را به معنای «حال العقل» می‌دانستند، مبتنی بر همین معنای اول باشد.

منظور از «حال العقل» در اصطلاح قَدْما، وضعیتی در مقابل «حال الشرع» است. توضیح آنکه: گفته می‌شده که هر انسانی - و حتی هر جامعه‌ای - دورانی دارد که در آن مکلف نیست و سپس مکلف می‌شود. انسان پیش از بلوغ و کمال عقل، تکلیفی ندارد. وقتی گفته می‌شود تکلیف ندارد، مقصود «تکلیف شرعی» است؛ یعنی احکام شرعی متوجه او نیست. «حال الشرع»، مربوط به زمان مابعد التکلیف است؛ اما زمان ماقبل التکلیف، «حال العقل» نامیده می‌شود. یعنی اگر در آن مرحله حکمی وجود داشته باشد، حکم عقلی است نه شرعی.

بر همین اساس، برخی اصطلاح «استصحاب حال العقل» را به کار برده‌اند. معنای آن این است که اگر در تکلیفی شک شود که آیا خداوند متعال پس از زمان قابلیت تکلیف، آن را تشریع فرموده است یا خیر، همان «حال العقل» استصحاب می‌گردد؛ یعنی گفته می‌شود در زمان حکم عقل (پیش از شرع)، این تکلیف تشریع نشده بود؛ اکنون نیز که شک در تشریع آن داریم، همان وضعیت سابق را استصحاب می‌کنیم.

گاهی نیز «اصل برائت» را از همین باب می‌دانستند و حتی از آن تعبیر به استصحاب حال العقل می‌کردند؛ چراکه در اصل برائت نیز گویی حالت عدم تکلیفی که در زمان پیش از تشریع و پیش از توجه تکلیف وجود داشته، استصحاب می‌شود.

این یک کاربرد از واژه اصل بود که به معنای «حالت اولیه در هر چیزی» است که تطبیق آن در مباحث فقهی و اصولی، به گونه‌ای بود که بیان گردید.

معنای دوم: قاعده کلی

معنای دوم، «قاعده عامه» است. گاهی به یک قاعده کلی که مصادیق فراوانی دارد، «اصل» اطلاق می‌شود. وجه استعمال آن است که بازگشت جزئیات و مصادیق، به آن اصل و قاعده است.

برای نمونه، عبارت «الأصلُ فی البیع اللزوم» را در نظر بگیرید. اگر معامله‌ای صورت گرفته باشد و در ثبوت خیار (حق فسخ) برای یکی از طرفین یا هر دو شک شود - مثلاً شک کنند که آیا شرط خیار شده است یا خیر - گفته می‌شود: «اصل، لزوم است». این بدان معناست که قاعده کلی در بیع - و برخی عقود دیگر نظیر اجاره، «لزوم» است. بنابراین هرگاه در عدم لزوم شک شود، به این قاعده کلی رجوع می‌گردد. در اینجا «اصل» به معنای «قاعده کلی» است.

مثال دیگر، «قاعده سلطنت» است. اگر شک شود که آیا مالک مجاز به انجام تصرف خاصی در مال خود هست یا خیر، گفته می‌شود: «اصل این است که مالک بر مال خود سلطنت دارد»؛ پس تصرف جایز است مگر آنکه خلاف آن با دلیل ثابت شود. در اینجا نیز واژه اصل به معنای قاعده به کار رفته است.

معنای سوم: دلیل و مدرک

معنای سوم که در استعمالات فقهی و اصولی رواج دارد، «دلیل» است.

گاهی برای رد یک مطلب گفته می‌شود: «**لَا أَصْلَ لَهُ**»؛ یعنی دلیلی ندارد. همچنین گاهی برای اثبات حکمی گفته می‌شود: «**الْأَصْلُ فِي هَذَا الْحُكْمِ...**»؛ یعنی دلیل این حکم، فلان آیه یا فلان روایت است. در این موارد، به آن آیه یا روایتی که مُثَبِّتِ حکم است، «اصل» اطلاق می‌شود.

معنای چهارم: صرف الوجود و طبیعت خالصه شیء

معنای چهارم عبارت است از:

«الصَّرفُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»

طبیعت خالص و صرف هر چیز.

هر ماهیتی که در نظر گرفته شود، دارای یک «صرف الطبیعه» است و یک سری لواحق و عوارض که بر این طبیعت صرفه عارض می‌شوند. برای مثال، ماهیت «انسان» را در نظر بگیرید؛ گاهی انسان عالم است، گاهی جاهل، گاهی مؤمن و گاهی کافر. همه اینها عوارضی هستند که بر طبیعت انسان بار می‌شوند. اما یک طبیعت صرفه انسان نیز وجود دارد که مجرد از تمامی این لواحق و عوارض است.

گاهی واژه «اصل» برای اشاره به همین «طبیعت صرفه» به کار می‌رود.

به نظر می‌رسد کاربرد واژه اصل در «اصول لفظیه» از همین باب باشد. هنگامی که گفته می‌شود «**أَصَالَةُ الْحَقِيقَةِ**»، «**أَصَالَةُ الْإِطْلَاقِ**» یا «**أَصَالَةُ الْعُمُومِ**»، توجه به همین معناست:

أصالة الإطلاق: یعنی اصل این است که قیدی بر معنای لفظ وارد نشده باشد؛ به عبارت دیگر، اصل این است که این طبیعت صرفه، در همان حالت صرف بودن و رهایی خود باقی مانده باشد.

أصالة الحقيقة: هر لفظی برای معنایی وضع شده است؛ اگر شک کنیم که آیا متکلم معنای حقیقی را اراده کرده یا معنای مجازی را، می‌گوییم «اصل، حقیقت است». یعنی اصل این است که در عالم مراد متکلم، چیزی غیر از آن معنای صرف اولیه اراده نشده باشد و معنای زائده‌ای در کار نباشد.

بنابراین، این نیز یکی از معانی اصل است: اصل به معنای طبیعت صرفه شیء، یعنی ماهیت خالی از مؤونه زائده و پیراسته از لواحق و عوارض.

معنای پنجم: استمرار حالت سابقه شیء

معنای پنجم، «استمرار حالت سابقه شیء یا دوام حالت سابقه آن است. در اینجا، خود حالت سابقه شیء را «اصل» می‌نامند. اگر شک شود که آیا آن حالت سابقه ادامه دارد یا خیر، گفته می‌شود: «اصل، بقای آن حالت است». در این کاربرد، اصل به معنای حالت سابقه است.

باید توجه داشت که این معنا با معنای اول - که مثلاً در اصالت عدم بیان شد - اشتباه نشود. در آنجا بحث از «عدم شیء عند الشک فی الحدوث» خود شیء بود. اما در اینجا بحث از وجودی است که سابقه داشته و اکنون در بقای آن شک داریم و در اینجا گفته می‌شود که «اصل در شیء این است که حالت سابقه‌اش، از بین نرفته باشد».

استعمال کلمه اصل در باب «استصحاب» با همین لحاظ صورت می گیرد. در زبان عربی وقتی کسی را با خود همراه می برید، می گویند «إِسْتَصْحَبَهُ». در استصحاب نیز گویی شما حالت سابقه را می کشید و با خود همراه می کنید تا زمان حاضر. بنابراین، کاربرد اصل در استصحاب به معنای «حالت سابقه» به لحاظ دوام و بقای آن است.

معنای ششم: وظیفه عملیه در هنگام شک

معنای ششم، «وظیفه عملیه در هنگام شک در حکم واقعی» است. در این معنا، در موضوع اصل، «شک در حکم واقعی» اخذ شده است.

توضیح آنکه: وقتی در حکم واقعی شک می کنیم، معنایش این نیست که حکم واقعی وجود ندارد؛ حکم واقعی در لوح محفوظ هست، اما ما نسبت به آن تردید داریم و دلیلی هم برای اثبات آن در دست نداریم. در چنین شرایطی، شارع مقدس برای فرض شک، وظیفه ای را برای مکلف تعیین می کند تا حیرت او را برطرف سازد و بگوید در این حال شک چه باید کرد. این دستورالعمل که تعیین کننده تکلیف در ظرف شک است، «اصل» (اصل عملی) نامیده می شود. این همان معنای مصطلح در بحث «اصول عملیه» است.

معنای هفتم: دلیل بر حکم ثانوی در فرض فقدان دلیل بر حکم اولی

معنای هفتم که در اینجا از معنای ششم جدا شده است - و این تفکیک مبتنی بر دقت نظری خاصی است - عبارت است از:

«الدَّلِيلُ عَلَى الْحُكْمِ الثَّانَوِيِّ عِنْدَ فَقْدِ الدَّلِيلِ (عِنْدَ عَدَمِ وَجْهِ الدَّلِيلِ) عَلَى الْحُكْمِ الْأَوَّلِيِّ».

تفاوت های معنای ششم و هفتم:

۱. تفاوت در ماهیت «اصل» (وظیفه یا دلیل؟)

در معنای ششم، گفته شد «الوظیفه العملیه عند الشک فی الحكم الواقعی»؛ یعنی وظیفه عملی، «اصل» نامیده می شود. اما در تعریف هفتم، خود وظیفه عملیه را اصل نمی گویند، بلکه «دلیل» آن را اصل می نامند. به عبارت دقیق تر، آن دلیلی که بر حکم ثانوی دلالت می کند، اصل نامیده می شود.

برای مثال، اگر در جایی حکم به حلیت یا عدم حرمت می کنیم، دلیل این حکم عدم حرمت چیست؟ دلیلش «أصالة البرائة» است. در اینجا، «اصالت برائت» که دلیل است اصل نامیده می شود، نه صرفاً آن وظیفه عملی. این تفاوت مهمی است.

در معنای ششم که در لسان اصولیین بسیار رایج است، وقتی می پرسند «اصل عملی چیست؟»، می گویند: اصل عملی همان وظیفه عملیه در هنگام شک است. اما در معنای هفتم، اصل به معنای «دلیل بر حکم ثانوی» در فرض فقدان دلیل بر حکم اولی است.

۲. تفاوت در مبنای «حکم ظاهری» (شک یا فقدان دلیل؟)

تفاوت دوم و دقیق‌تر، در نحوه تصویر حکم ثانوی و اولی است. در معنای ششم -طبق مبنای مشهور و تعاریف شیخ انصاری و دیگران- ملاک در حکم ظاهری این است که «شک در موضوع آن اخذ شده باشد». طبق این دیدگاه، احکام به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف. حکمی که بر ذات موضوع بدون لحاظ شک -بار می‌شود؛ یعنی حکم واقعی. ب. حکمی که بر موضوع «مشکوک‌الحکم» بار می‌شود؛ یعنی شک، در موضوع این حکم ثانوی اخذ شده است و به چنین حکمی، حکم ظاهری می‌گویند.

اما در تعریف هفتم -که تعریف مختار ماست- بحث «شک در حکم واقعی» محوریت ندارد، بلکه محور بحث «دلیل»، هنگام فقدان دلیل یا عدم وجدان دلیل است. یعنی فرضی که به دلیل بر حکم واقعی دسترسی وجود ندارد. در این فرض، دلیلی که جایگزین می‌شود و حکم این حالت (فقدان دلیل) را روشن می‌کند، «اصل» نامیده می‌شود.

پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا تعریف هفتم در مقابل تعریف ششم ارائه گردید؟ چرا گفته نشد که حکم ثانوی، حکمی است که بر شیء به فرض شک عارض می‌شود یا مقید به شک است؟ و چرا «شک» در موضوع حکم ثانوی اخذ نشد؟

پاسخ در این نکته دقیق نهفته است که بحثی مبنایی وجود دارد مبنی بر اینکه آیا مدلول اماره، حکم واقعی است یا حکم ظاهری؟

اگر گفته شود اماره نیز در فرض شک در حکم واقعی، اثبات حکم می‌کند، در این صورت تفاوتی میان «اماره» و «اصل» باقی نمی‌ماند. ثمره این بحث در مسئله «حکومت دلیل اماره بر دلیل اصل» ظاهر می‌شود. زمانی می‌توان قائل به حکومت شد که «شک» در موضوع دلیل اصل اخذ شده باشد، اما در موضوع دلیل اماره اخذ نشده باشد.

اما اگر گفته شود «حکم ظاهری، آن حکمی است که شک در موضوع آن اخذ شده است»، در این صورت مدلول اماره نیز حکم ظاهری خواهد بود [و تفاوت از بین می‌رود].

بنا بر تعریفی که ما ارائه کردیم، تفاوت میان اصل و اماره کاملاً تبیین می‌گردد: اصل عملی، دلیل دال بر حکم شرعی (ثانوی) است در فرض «عدم وجدان دلیل بر حکم اولی». اماره، همان دلیل بر حکم اولی و حکم واقعی است. این تعریف، تنها بر اصل عملی منطبق می‌شود و دیگر شامل اماره نمی‌شود.

اما اگر تعریف ششم پذیرفته شود (اصل عملی = وظیفه عملیه عند الشک)، این تعریف شامل اماره نیز خواهد شد؛ زیرا شک در اصول به معنای «عدم العلم» است و در اماره نیز تا زمانی که شک در حکم واقعی وجود نداشته باشد و علم به حکم واقعی وجود داشته باشد، نوبت به عمل به اماره نمی‌رسد؛ لذا برای خروج اماره از تعریف اصل، تفکیک معنای هفتم ضروری بود.

اکنون نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم، بلکه تنها می‌خواهیم به این نکته اشاره کنیم که به چه دلیلی، معنای هفتم را از معنای ششم، جدا کردیم.

ادامه بحث و بررسی تاریخچه واژه «اصل» در علم اصول، در جلسه آینده بیان خواهد شد. شایان ذکر است که بهترین، منقح‌ترین و مرتب‌ترین بیان در خصوص تاریخچه این بحث، متعلق به مرحوم آیت الله شهید صدر رحمته الله علیه است. ایشان در

ابتدای مباحث اصول عملیه - در کتاب مباحث الاصول و بحوث فی علم الاصول، این تاریخچه را به زیبایی تبیین فرموده‌اند. توصیه می‌شود برای آشنایی بیشتر ذهن، به تقریرات ایشان مراجعه شود؛ هرچند ما نیز خلاصه آن را همراه با اضافات بیان خواهیم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی